

نقد شعر از وظیفه گرای کانت

علی رضا ح



مقدمه

نظریه اخلاقی کانت یکی از نظریه‌های بسیار مهم اخلاقی در تاریخ اندیشه انسانی است. وی در نظام اخلاقی خود، در جست‌وجوی اصول و احکام کلی، ضروری، نامشروط و پیشین است و به همین دلیل، در اخلاق برای تجربه، امیال، عواطف و امور «غیرعقلی» جایگاه اخلاقی تعیین‌کننده‌ای قابل نیست. به نظر کانت، فقط اصول و احکام صوری - که احکامی کلی، ضروری، نامشروط و پیشین هستند - می‌توانند چونان احکام و اصول اخلاقی راستین به کار آیند، پس کنش‌هایی که براساس چنین احکامی انجام می‌شوند، حقیقتاً ارزش اخلاقی دارند. از این حیث، تفکر اخلاقی کانت صورت‌گرایانه است، یعنی محتوای حکم اخلاقی هیچ نقشی در تعیین اخلاقی بودن یا نبودن کنش‌ها ندارد. این صورت‌گرایی اخلاقی آماج انتقادهای ماکس شلر^۱، فیلسوف و پدیدارشناس آلمانی، قرار گرفته است. وی در کتاب «صورت‌گرایی در اخلاق و اخلاق مادی ارزش‌ها»^۲ مفاهیم بنیادی نظام اخلاقی کانت را مورد انتقاد قرار داده است. انتقادهای شلر از نظریه اخلاقی کانت بر سه دسته‌اند؛ دسته اول از انتقادهای وی با نظریه اخلاقی کانت در باب خیر اخلاقی و ماهیت ارزش‌های اخلاقی سروکار دارند. دسته دوم به آرای کانت درباره احساس اخلاقی و چگونگی ادراک ارزش‌ها مربوطند و دسته سوم این انتقادهای شلر که در عین حال مهم‌ترین آن‌ها به شمار می‌روند، نظریه کانت در باب تکلیف و الزام اخلاقی یا وظیفه‌گرایی کانت است. شلر براساس نگرش پدیدارشناختی خویش، معتقد است که وظیفه‌گرایی کانت را راهی به درک ارزش‌های مادی^۳ اخلاقی نیست. آنچه در این مقاله مورد نظر ماست، طرح دسته سوم از انتقادهای شلر و بررسی آن‌هاست. برای نیل به این مقصود، ما نخست نظریه کانت را در باب تکلیف و الزام اخلاقی مطرح می‌کنیم و سپس، انتقادهای شلر را از نظریه وی بیان می‌کنیم و در پایان به بررسی این انتقادهای می‌پردازیم.

نظریه کانت در باب تکلیف و الزام اخلاقی

وظیفه یا تکلیف، یکی از مفاهیم اصلی نظام اخلاقی کانت است. سرچشمه‌های مفهوم تکلیف به تفکر روانی می‌رسد و تأکید کانت بر این مفهوم، جزئی از سنت فلسفه

عملی پروسسی است.^۴ کانت بین دو نوع کنش فرق می‌گذارد؛ یکی، کنشی که برای رفع تکلیف انجام می‌دهیم و دیگری، کنش‌هایی که به انگیزه وظیفه‌شناسی یا به جهت نفس وظیفه انجام می‌دهیم. از نظر کانت، این تمایز فقط از حیث روشن ساختن مفهوم تکلیف اهمیت دارد، زیرا این سؤال را پیش می‌آورد که هر کنشی، صرف نظر از این که کرداری است که از کسی سر می‌زند و برای دیگران قابل مشاهده است، برای این که کنشی اخلاقی محسوب شود به چه چیزی نیاز دارد و به چه چیزی نیاز ندارد. به نظر کانت هر تصمیمی هنگامی اخلاقی است که صرفاً نه برای رفع تکلیف، بلکه به انگیزه وظیفه‌شناسی یا از سر وظیفه‌شناسی اتخاذ شود.

اما تکلیف چیست و چه چیزی به کنشی که برای ادای تکلیف انجام می‌شود، ارزش اخلاقی می‌دهد؟ به نظر کانت، چنین کنشی ارزش اخلاقی خود را نه از هدف متعلق یا تأثیر مورد نظرش که به واسطه آن تحقق می‌یابد، بلکه از اصل اراده که از چنین غایاتی چشم می‌پوشد، به دست می‌آورد. برای اخلاقی بودن نمی‌توان پشتیبانی را در امور ارضاکنده امیال به عنوان مبنای اراده یافت، زیرا چنین اموری همواره تجربی‌اند و متعلقات میلی که این امور مبتنی بر آن‌ها هستند، به اصل خویشتن‌دوستی یا جست‌وجوی سعادت شخصی تعلق دارند.^۵ این به آن معنا نیست که ما نمی‌توانیم به لحاظ اخلاقی درصدد خودشکوفایی و تحقق سعادت شخصی خود برآییم یا تأمین سعادت نمی‌تواند - دست کم به نحو غیر مستقیم - تکلیف باشد. تعقیب غایات شخصی و حتی ارضای امیالمان برای نیل به لذت فقط هنگامی به لحاظ اخلاقی مجاز است که مطمئن باشیم وسایلی که برای رسیدن به این غایات برمی‌گزینیم، با شخصیت ما فاعلان خردمند سازگارند. پس تمایل به تعقیب سعادت شخصی هرچند طبیعی است و ممکن است با اخلاقی بودن مطابق باشد، اما ماهیت اخلاقی بودن را تعریف نمی‌کند و مبنایی برای الزام اخلاقی فراهم نمی‌سازد. به گفته کانت «اساس الزام را باید نه در طبیعت انسان یا اوضاع و احوال جهان محیط بر او، بلکه صرفاً به نحو پیشین در مفاهیم عقل محض جست.»^۶ اخلاقی بودن کنش‌ها به چیزهایی مربوط است که «شاید جهان تاکنون رنگ آن‌ها را به خود ندیده است و حتی در نظر کسانی که همه چیز را بر تجربه استوار

در تفکر اخلاقی کانت، به لحاظ اخلاقی فقط موجودی را می‌توان ملزم دانست که تعین اراده‌اش را به وسیله قانون عینی عقل عملی، چونان اجبار تجربه کند

می‌سازند، امکان آن‌ها محل تردید است. با این حال، عقل سرسختانه ما را به آن‌ها فرمان می‌دهد.^۷ به دیگر سخن «وظیفه، همانا ضرورت عمل کردن از سر احترام به قانون است.»^۸

در تفکر اخلاقی کانت، به لحاظ اخلاقی فقط موجودی را می‌توان ملزم دانست که تعین اراده‌اش را به وسیله قانون عینی عقل عملی، چونان اجبار تجربه کند. به نظر کانت، یگانه موجوداتی که چنین اجباری را تجربه می‌کنند، موجودات عاقل یا انسان‌ها هستند. پس، موجوداتی فاقد عقل و نیز موجودات عقلانی محض مانند خداوند، فاقد تجربه‌ای از الزام اخلاقی‌اند.

اما چه نوع قانونی است که اراده را بدون رجوع به نتایج، تعین می‌بخشد؟ در آغاز، توصیف‌ها و اظهارات کانت بی‌نهایت خشک و بی‌روح به نظر می‌رسند. او به مطابقت کامل کنش‌ها با قانون، به معنای دقیق کلمه، اشاره می‌کند. وی می‌نویسد: «اگر موجودی خردمند قرار است ضابطه‌های (شخصی) خود را قانون‌های کلی عملی بپندارد، او فقط می‌تواند آن‌ها را اصولی بداند که حاوی زمینه‌هایی‌اند که اراده را نه با ماده خود، بلکه به وسیله صورتشان متعین می‌سازند.»^۹ به بیان دیگر، کانت می‌گوید که قانون حاکم بر رفتار اخلاقی اصل صوری «کلیت‌پذیری» است. این به آن معناست که هر اصلی برای این که اخلاقی باشد، باید به لحاظ صوری کلیت‌پذیر باشد. کانت می‌گوید مفهوم هر اصل عینی که اراده را ملزم می‌کند، «فرمان»، و قاعده چنین فرمانی «امر» نامیده می‌شود.^{۱۰} امر - اگر اخلاقی و بنابراین مطلق باشد - دارای ضرورت و کلیت است و باید مبین کنشی باشد که «فی نفسه و بدون مناسبت با غایاتی دیگر، ضروری باشد، یعنی به طور عینی ضروری باشد.»^{۱۱} امر نامشروط «به اداره هیچ اختیاری برای گزینش ضد خود نمی‌دهد»^{۱۲} نه به این معنا که اختیار را از آن سلب کند، بلکه به این اعتبار که فرمان نامشروط عقل را به آن ابلاغ می‌کند. به علاوه، هر کس باید بتواند اراده کند که ضابطه کنش‌هایش قانونی

کلی باشد؛ این، ملاک شناخت ارزش اخلاقی هر کاری است.^{۱۳} پس صورت کلی ضابطه یا ماکسیم مبنای عینی قانون اخلاقی و یگانه اصل اخلاقی اراده است. کانت می‌نویسد: «الزام، ضرورت کنش اختیاری تحت امر مطلق عقل است.»^{۱۴} بنابراین، الزام اخلاقی نه می‌تواند مقید یا مشروط باشد و نه می‌تواند ضرورت عملی کنش را چونان ابزاری برای نیل به غایتی دیگر مطرح کند. مثلاً نمی‌تواند میل به سعادت را مبنای انتخاب شخص قرار دهد، زیرا این میل صرفاً تمایلی طبیعی است و اخلاقی بودن انتخاب شخص با آن تضمین نمی‌شود. این امر حتی درباره میل به تأمین سعادت دیگران نیز که بر یک خرسندی و رضایت خاطر شخصی و طبیعی استوار است، صدق می‌کند، زیرا به تعبیر کانت «عشق مبتنی بر تمایل را نمی‌توان (به کسی) فرمان داد.»^{۱۵} پس، الزام اخلاقی را فقط در جایی می‌توان یافت که تکلیف با تمایلات در تقابل باشد. حتی در جایی که تکلیف و تمایل ظاهراً با هم تقابلی ندارند، هرگز «نمی‌توانیم با اطمینان نتیجه بگیریم که واقعاً در زیر حجاب وظیفه، انگیزه‌های پنهان خویشتن‌دوستانه علت حقیقی تعین اراده ما نبوده‌اند.»^{۱۶} این به آن معنا نیست که آدمی هرگز نمی‌تواند به لحاظ اخلاقی در پی سعادت خود باشد، زیرا به گفته کانت «این که آدمی در پی دست یافتن به سعادت خود باشد، (دست کم به طور غیرمستقیم) وظیفه اوست، زیرا ناخرسندی هر کس از وضع خویش زیر فشار نگرانی‌های بی‌شمار و نیازهای ارضاننده، چه بسا وسوسه‌ای برای کوتاهی از وظیفه شود.»^{۱۷} این سخن مبین آن نیست که آدمی نمی‌تواند، حتی با فرض آفریدگار دانای جهان، انطباق کامل سعادت با اخلاقی بودن را بپذیرد، زیرا کانت بر این باور است که با فرض وجود خداوند، می‌توان چنین انطباقی را پذیرفت. سخن کانت حاکی از آن است که هنگامی که تکلیف مورد تردید است، یعنی قطعی نیست، باید از سعادت چشم‌پوشیم.^{۱۸}

نکته دیگر این‌که به نظر کانت اگر کسی به لحاظ اخلاقی به انجام دادن کنشی ملزم باشد، باید به انجام دادن آن قادر نیز باشد، یعنی ملزم بودن انسان مستلزم توانایی و اختیار اوست حتی اگر اخلاقی بودن را نه تجربه بلکه عقل تعیین کند و در نتیجه به کنش‌هایی مربوط باشد که شاید جهان تاکنون رنگ آن‌ها را به خود ندیده باشد.^{۱۹} عقل هرگز به آن‌چه فراسوی توانایی آدمی است، فرمان نمی‌دهد. به همین دلیل اگر کسی بداند که باید کنشی را انجام دهد، فکر می‌کند که می‌تواند آن را انجام دهد.^{۲۰}

به طور خلاصه می‌توان گفت که به عقیده کانت الزام اخلاقی دارای ویژگی‌های زیر است:

به نظر کانت اگر کسی به لحاظ اخلاقی به انجام دادن کنشی ملزم باشد، باید به انجام دادن آن قادر نیز باشد، یعنی ملزم بودن انسان مستلزم توانایی و اختیار اوست حتی اگر اخلاقی بودن را نه تجربه بلکه عقل تعیین کند

غفلت از عرضه چنین تبیینی مورد انتقاد قرار می‌دهد. در این جا به مقتضای موضوع این نوشتار از طرح این انتقادات صرف نظر می‌کنیم.

به نظر شلر، مفهوم «تکلیف» را نه می‌توان شالوده تفکر اخلاقی دانست و نه معیار تمایز نهادن میان نیک و بد. وی می‌نویسد که شالوده اخلاق را نمی‌توان در ایده تکلیف جست‌وجو کرد.^{۲۴} شلر معتقد است که ایده تکلیف به چهار دلیل نمی‌تواند مبنای مناسب و کارآمدی برای حکم اخلاقی و تشخیص الزام اخلاقی باشد:

۱- تکلیف، اجبار یا الزامی دوسویه است، زیرا از یک سو، اجباری است بر ضد امیالی چون گرسنگی، تشنگی و میل جنسی خودانگیزانه، یعنی بر ضد آنچه در من می‌جوشد یا موج می‌زند؛ چیزی که کنشی تجربه شده از جانب من و برخاسته از من نیست. از سوی دیگر، الزامی در مقابل اراده‌ورزی آدمی است، یعنی در مقابل کنشی که از سنخ تمایل نیست بلکه برخاسته از من است و من به عنوان «شخص» آن را تجربه می‌کنم و انجام می‌دهم. پس تکلیف، مفهومی سلبی و بازدارنده است، نه مفهومی ایجابی و برانگیزاننده. به نظر شلر، موضع یک‌سونگرانه کانت فقط اجبار و الزام نخست را تکلیف می‌داند، اما در واقع هر دو جنبه اجبار را باید جزو تکلیف دانست. به عقیده شلر، براساس نظر کانت باید گفت که محتوای آنچه بر حسب ارزش یا قانون اخلاقی فرمان داده می‌شود، فقط هنگامی به وظیفه تبدیل می‌شود که با تمایلی مخالف مواجه گردد و در برابر اراده آدمی، یا دست کم مستقل از آن، وضع شود. اما نزد شلر، هنگامی که آدمی بینش و شناخت واضحی از نیک و بد بودن کنش یا اراده‌ای داشته باشد، نمی‌توان گفت که وی از تکلیف سخن می‌گوید. به این ترتیب، هرگاه این بینش یا شناخت، کافی و کارآمد باشد، اراده را بدون هیچ‌گونه الزام و اجباری متعین می‌سازد و به آن سمت و سو می‌دهد.^{۲۵} به علاوه، این الزام و اجبار ممکن است میان بینش و اراده‌ورزی فاصله بیفکند.

۱- اجباری اخلاقی است که فقط انسان می‌تواند آن را تجربه کند.

۲- کلیت و ضرورت نامشروطی دارد که به صورت امر مطلق بیان می‌شود.

۳- تعیین یافتن آن از هرگونه غایت مشروطی چون سعادت که همواره بر تمایلات ابتدا دارد، مستقل است.

۴- نمی‌تواند بر مبنای تطابق مفروض فضیلت و سعادت در خیر اعلی، که نه موضوع معرفت بلکه موضوع ایمان عملی است، محاسبه و ارزیابی شود.

۵- در عمل تحقق می‌یابد.

نقد شلر از وظیفه‌گرایی کانت

همچنان که پیش‌تر گفتیم، تکلیف یا وظیفه، یکی از مفاهیم بسیار مهم در تفکر اخلاقی کانت است. با توجه به اهمیت فراوان این مفهوم در اخلاق کانت، برخی تفکر او را «وظیفه‌گرا» نامیده‌اند. این وظیفه‌گرایی آماج یکی از انتقادهای بسیار اساسی و مهم شلر قرار گرفته است. شلر می‌گوید که نظریه کانت در باب وظیفه نظریه‌ای کور است، یعنی بر پیش ارزش‌شناختی ابتدا ندارد، زیرا در صورت منطقی احکام اخلاقی پاسخی برای این پرسش ندارد که «چه نوع تجربه‌ای داده‌ها و مصالحی را فراهم می‌سازد که براساس آن‌ها می‌توان به صدور احکام اخلاقی و تعیین وظایف و تکلیف‌ها مبادرت ورزید؟» بلکه چنین پاسخی را باید در آنچه این احکام راجع به آن‌ها هستند، یعنی در تجربه پدیدارشناختی واقعیت‌های اخلاقی خاص، جست‌وجو کرد. در حقیقت، ماهیت الزام اخلاقی را فقط با تحلیل پدیدارشناسی سرچشمه‌های این واقعیت‌های اخلاقی می‌توان دریافت.

البته شلر می‌داند که کانت یگانه کسی نیست که تبیینی از الزام اخلاقی که بر پدیدارشناسی واقعیت‌های اخلاقی مبتنی باشد، عرضه نکرده است. مثلاً، وی از فیلسوفانی چون افلاطون، دکارت، مالبرانش، اسپینوزا، لایبنیتس، ولف و هابز نام می‌برد^{۲۶} و آن‌ها را به سبب

نظریه شلر در باب الزام اخلاقی و انتقاد وی از وظیفه‌گرایی کانت بر این باور پدیدارشناختی استوار است که در جهان بودن آدمی اولاً و بالذات عاطفی و ناعقلانی است و ویژگی تمایزکننده این عاطفی بودن، احساس ارزش است

۲- از آن‌چه گفته شد، می‌توان به ویژگی دوم ایده تکلیف پی برد. اراده کردن و عمل کردن براساس تکلیف، گویی ملاحظات اخلاقی مبتنی بر بینش را ذاتاً مختل می‌کنند یا دست کم تکلیف و عمل مبتنی بر آن می‌توانند مستقل از بینش انجام شوند. ضرورت و بایدهی که در ایده تکلیف مندرج است، بر درک و احساس واضحی از ارزش اراده‌ورزی و ارزش کنش مبتنی نیست. به تعبیر دیگر، مکلف بودن به انجام دادن فلان کنش به معنای ارزشمند بودن آن کنش نیست، زیرا به عقیده شلر، تکلیف یک فرمان کور درونی است؛ اعم از این‌که آن‌چه در این تکلیف فرمان داده می‌شود، با ارزش راستین و پسندیده مطابق باشد یا نباشد. تجربه‌های زندگی همواره نشان می‌دهند که تصور وظیفه دقیقاً هنگامی کارایی و تأثیر دارد که ملاحظات اخلاقی ما بر بینشی سست و ناپایدار مبتنی باشند، یعنی بینشی که بر شهود بی‌واسطه ذوات ارزش و سلسله مراتب ارزش‌ها استوار نباشد و یا هنگامی که ملاحظات اخلاقی ما برای موقعیتی که در آن گرفتار شده‌ایم، پاسخی نداشته باشند. پس هنگامی به ایده تکلیف نیازمندیم که بینش راستینی درباره ارزش‌ها نداشته باشیم. شلر می‌نویسد: «عنصری از کوری در اجبار وظیفه هست که ذاتاً به آن تعلق دارد.»^{۲۴} افزون بر این، شلر می‌گوید که اگر معنای تکلیف را به‌درستی تحلیل کنیم، نوعی ندای فرمان‌دهنده در آن نمایان می‌شود که مانند دستورهای یک مرجع مقتدر، شالوده‌ها و دلایلی جز مرجعیت او ندارد. در واقع، تکلیف مرجع درونی است که اجبار آن به نحو سوپزکتیو مشروط و مقید است. به عبارت دیگر، وظیفه به نحو عینی از ارزش ذاتی شی برنمی‌خیزد.^{۲۵}

۳- تکلیف، فرمانی الزام‌آور است که از درون ما برمی‌خیزد و در ما طنین‌انداز می‌شود (برخلاف دستورهایی که از بیرون نشأت می‌گیرند). اما این امر از کوری آن نمی‌کاهد، زیرا اطاعت از فرمان مرجع بیرونی ممکن است بر شناختی از ارزش اطاعت و ارزش مرجعی

استوار باشد که از ارزش‌های خود ما والاتر است و بدین ترتیب، در این مورد ممکن است که کنش و اراده ما بر بینش خردمندانه و معتبری مبتنی باشد. برعکس، پیروی از تکلیف درونی ممکن است کورکورانه باشد، یعنی بر هیچ بینشی مبتنی نباشد. نزد شلر، از درون برخاستن فرمان ملاکی برای برتری آن نیست.^{۲۶}

۴- تکلیف ذاتاً سرشتی سلبی و محدودکننده دارد. البته مراد شلر این نیست که تکلیف بیش از آن که توصیه و تجویز کند نهی می‌کند، بلکه مرادش این است که وقتی محتوای تکلیف به صورت «فرمان» به ما داده می‌شود، این محتوا چونان محتوایی داده می‌شود که سایر محتواها نسبت به آن ناممکن هستند، یعنی فقط همان فرمانی که به ما داده می‌شود، درست و مطابق وظیفه است و غیر آن چنین نیست. در تکلیف نوعی ضرورت نهفته است. این ضرورت با احساس اجبار یا ضرورت علی و همچنین با شناخت و بینش هیچ ربط و نسبی ندارد؛ روشن و واضح از وجود و ارزش یک واقعیت یا یک وضعیت تفاوت دارد. بینش مستلزم تصور حتی یک شق مخالف محتمل هم نیست.^{۲۷}

به نظر شلر، بینش اخلاقی با آگاهی صرف از وظیفه تفاوت دارد. محتوایی که چونان تکلیف، خود را بر ما تحمیل می‌کند و محتوایی که همچون امری اخلاقی خیر، در ما پدید می‌آید و بنابراین، محتوایی که وظیفه راستین و حقیقی ماست، متعلق بینش اخلاقی است و با وظیفه‌ای که فقط گمان می‌رود وظیفه باشد، در تقابل قرار می‌گیرد. پس، اخلاق بینش‌نگر^{۲۸} نباید با اخلاق وظیفه‌نگر^{۲۹} آمیخته شود، چرا که این دو با یکدیگر تقابل دارند.^{۳۰}

البته همان‌طور که فیلیپ بلوسر می‌نویسد، شلر در این باره اندکی مبالغه می‌کند، زیرا در آن‌جا که وی از تکلیف کانتی به عنوان اجباری ضدشهودی و غیرطبیعی سخن می‌گوید، در آستانه سوء تفسیر اندیشه کانت است. مثلاً، شلر استدلال می‌کند که جایی که ارزشی ادراک شده است، دلیلی وجود ندارد که فرض کنیم برای این که نوعی

کنش اخلاقی در پی آن بیاید، وظیفه که خود دارای اجبار بیرونی است، باید ضرورتاً با تمایلات سرکش آدمی در تقابل قرار گیرد. در هر صورت، چنین تصویری از وظیفه ظاهراً بسیار فراتر از آن چیزی است که کانت در نظر داشت.^{۳۱} می‌توان گفت که تأکید کانت بر خود - آیینی عقل عملی و اراده، ظاهراً با هر گونه اطاعت کورکورانه و ناندیشیده در تناقض است، ولو این‌که این اطاعت را یک وظیفه بدانیم، زیرا کانت چنین اطاعتی را شرم‌آورترین و پست‌ترین صورت دیگر - آیینی می‌داند. افزون بر این، مفهوم وظیفه در نظر کانت از تصور وی از ارزش خود - آیینی و فاعلیت انسان خردمند جدا نیست، بلکه همیشه تابع آن است.^{۳۲} پس نمی‌توان تکلیف را صرفاً اطاعتی کورکورانه و ناعاقلانه دانست.

نکته دیگر این است که تفکر اخلاقی کانت - مخصوصاً اگر بر مواضع وی در کتاب متافیزیک اخلاق تکیه کنیم - از جنبه‌های مادی و غایت‌شناختی خالی نیست. برای انکار فرض بی‌محتوایی اخلاق کانت دلایل قاطعی در دست داریم. در تحلیل نهایی می‌توان گفت که محتوایی که تصور کانت از قانون اخلاقی بر آن مبتنی است، فاعلیت انسانی خردمند یا خود عقلانیت است، زیرا کانت در فرمول سوم قانون اخلاقی، انسانیت را «غایت فی‌نفسه» می‌داند.

کوتاه سخن این‌که آماج اصلی انتقادهای شلر، صورت‌گرایی اخلاقی وظیفه‌نگر کانت است که به عقیده وی از عرضه رهنمودهای اخلاقی جزئی و مشخص برای زندگی عملی ناتوان است. استدلال شلر این است که اخلاق وظیفه‌نگر از درک این نکته ناتوان است که احکام اخلاقی همواره بر درک و فهم پیشین ارزش‌ها ابنتا دارند. پس آنگاه که آدمی از تکلیف سخن می‌گوید، باید پیشاپیش درکی از ارزش‌ها داشته باشد.^{۳۳} الزام اخلاقی همواره مبتنی بر درک ارزش‌هاست. اما عکس این قضیه صادق نیست.

مبنای پدیدارشناسی نقد شلر

نظریه شلر در باب الزام اخلاقی و انتقاد وی از وظیفه‌گرایی کانت بر این باور پدیدارشناختی استوار است که در جهان بودن آدمی اولاً و بالذات عاطفی و ناعقلانی است و ویژگی متمایزکننده این عاطفی بودن، احساس ارزش است.^{۳۴} به دیگر سخن، نخستین نسبتی که آدمی با جهان پیرامون خود برقرار می‌سازد، نسبتی عقلی و قائم به تصورات و تمثلات نیست، به این اعتبار که وی جهان را متعلق شناسایی عقلی خویش و خود را فاعل شناسای آن بداند.

به تعبیر شلر، احساس ارزش بر همه تصورات و

شلر می‌گوید که هر «باید» را فقط می‌توان در نسبت با ارزش خاصی فهمید. این نسبت دوسویه نیست، بلکه یک‌سویه است بدین صورت که «باید» بر ارزش‌ها مبتنی است، نه برعکس

تمثلات تقدم دارد.^{۳۵} به همین دلیل است که هرگونه رجوع و توسل به تکلیف اخلاقی باید بر درکی از ارزش‌ها مبتنی باشد. به علاوه، این مبنا درست همان چیزی است که شلر را به موضع ابتکاریش در باب الزام اخلاقی رهنمون شد؛ موضعی که به تعبیر بلوسر، هم ارزش‌شناختی است، از این حیث که بر درک ارزش‌ها استوار است و هم غایت‌شناختی است، به این اعتبار که بر امکان تحقق ارزش‌های نااخلاقی ابنتا دارد.

به عقیده شلر، ارزش‌ها با حاملان مادی و تجویبی خود، یعنی با اشیا و کردها هیچ نسبت ضروری‌ای ندارند، بلکه ذواتی‌اند که مستقل از حاملان خود ادراک می‌شوند، اعم از این‌که آن حاملان واقعی یا آرمانی باشند. با این حال، ماهیت الزام اخلاقی ذاتاً بر چنین نسبتی که نسبتی میان پدیدارهای ارزشی مستقل و حاملان یا واقعیت ممکن آن‌هاست، ابنتا دارد. به گفته شلر «هرگاه بگوییم که چیزی «باید» رخ دهد یا «باید» باشد، نسبتی میان یک ارزش مثبت و حامل واقعی این ارزش، مانند یک شی، یک رویداد و غیره، همزمان شهود می‌شود.»^{۳۶} مقصود این است که این «باید» بر نسبتی میان ارزش و واقعیت استوار است. در این‌جا رأی شلر را به اجمال توضیح می‌دهیم.

شلر می‌گوید که هر «باید» را فقط می‌توان در نسبت با ارزش خاصی فهمید. این نسبت دوسویه نیست، بلکه یک‌سویه است، بدین صورت که «باید» بر ارزش‌ها مبتنی است، نه برعکس.^{۳۷} قلمرو ارزش داوروی‌ها وسیع‌تر از قلمرو «باید»‌ها است. «باید»‌ها مستقیماً به ارزش‌هایی وابسته‌اند که این ارزش‌ها خود بر وجود یا عدم ارزش‌های دیگری ابنتا دارند.

پیش از آن‌که درباره تحمل یک «باید» بر اراده، به عنوان فرمانی اخلاقی که قرار است تحقق یابد، سؤالی وجود داشته باشد، لازم است که این «باید» را به عنوان یک امکان درک کنیم. شلر این امکان را «باید ایده‌آل» یا آرمانی می‌نامد، چون هنوز نمی‌توان آن را به عنوان ماده و

ابتنا دارند و به همین ترتیب، گزاره‌های ناظر به نباید - بودن (نبایستگی) چیزی بر فرض تحقق یک ضدآرزش یا ارزش منفی استوارند.

شمر می‌نویسد که نگرش اخلاقی‌ای که ایده تکلیف را به عنوان عزیزمگاه و شالوده خود انکار کند، نگرشی است که ارزش‌های ایجابی و مثبت را با رجوع و توسل به ارزش‌های منفی به عنوان اضداد آن‌ها به دست می‌آورد.^{۴۴} نتیجه آن چه گفتیم این‌که «باید» به معنای دقیق کلمه ارزش مثبت را تعیین می‌کند و به تعبیر شمر هر «باید»ی به حذف یک ضدآرزش معطوف است، اما این «باید» نمی‌تواند ارزش مثبتی را وضع کند.^{۴۵}

به نظر شمر، هر تفکر اخلاقی‌ای که می‌کوشد تا ارزش اخلاقی را از مفهوم «باید» یا «باید وظیفه» به دست بیاورد، همانند تفکر اخلاقی کانت، غیرقابل دفاع است. فقط تفکر اخلاقی‌ای می‌تواند از این مشکلات و مسائل رهایی یابد که بر ارزش‌های نااخلاقی‌ای مبتنی باشد که نسبت به مسئله اخلاقی بودن لاقتضا هستند و در عین حال برای هر بایندی اساسی‌اند.

نکته بعد این است که الزام اخلاقی فقط می‌تواند بر واقعیت‌های اخلاقی‌ای استوار باشد که به ارزش‌ها مربوط می‌شوند. به عبارت دیگر، «باید وظیفه» فقط می‌تواند بر بایند آرمانی مبتنی باشد. شمر می‌نویسد که «باید آرمانی» نظیر گزاره «خیر باید باشد» فقط هنگامی به فرمانی انضمامی تبدیل می‌شود که محتوای آن به طور همزمان به مدد یک کنش به عنوان چیزی که قرار است تحقق یابد، تجربه شود. او سپس می‌افزاید که مسئله الزام یعنی این‌که چرا باید فلان کار را انجام بدهم، فقط بر این مبنا قابل طرح است.^{۴۶} به عقیده شمر، برای این‌که «باید آرمانی» به فرمانی برای اراده تبدیل شود، همیشه کنشی آمرانه یا فرمان‌دهنده که به هر طریقی ممکن است به اراده برسد - خواه به وسیله سنت و خواه به وسیله مرجعیت - از پیش، مسلم فرض می‌شود.^{۴۷} همان‌طور که هر بایند آرمانی‌ای بر یک ضدآرزش (مانند عدم ارزش مثبت) مبتنا دارد، هر فرمان اخلاقی نیز بر نباید - بودن ایده‌آل یک کنش استوار است. این به آن معناست که توصیه و تجویز ارزش‌های اخلاقی معین ظاهراً مبتنی بر کنش متقابل شهودشده ممکن است بر ضد تحقق این ارزش‌ها، یعنی بر شهود فرمان بد (شر) مبتنا دارد.^{۴۸}

براساس نظر شمر، هرگونه اخلاق امرگرایانه و وظیفه‌گرایانه‌ای که شالوده‌اش ایده تکلیف به عنوان پدیده اخلاقی بنیادین باشد و بکوشد تا تصورات «خیر» و «شر» را از این ایده به دست آورد، ذاتاً سلبی، عیب‌جویانه و محدودکننده است. چنین اخلاقی بر نوعی بدبینی استوار است که هم بر سرشت انسانی و هم به ماهیت کنش

الزام اخلاقی فقط می‌تواند بر واقعیت‌های اخلاقی‌ای استوار باشد که به ارزش‌ها مربوط می‌شوند

محتوای الزام اخلاقی بالفعل درک کرد، بلکه ایده‌آلی است که واقعیت آن ممکن است. در مقابل این باید، باید دیگری هم وجود دارد که با یک اراده‌ورزی ممکن، نسبتی دارد و محتوای آن قرار است تحقق یابد. شمر این نوع را «باید وظیفه»^{۳۸} یعنی «باید هنجاری» می‌نامد.^{۳۹} گزاره‌ای که شمر برای «باید آرمانی» ذکر می‌کند، این است که «ظلم نباید باشد» و برای باید وظیفه گزاره «تو نباید ظلم کنی» را به عنوان مثال ذکر می‌کند. به عقیده وی «باید وظیفه» بر «باید آرمانی» مبتنا دارد. زیرا هر وظیفه‌ای یک باید - بودن ایده‌آل کنش اراده نیز هست.^{۴۰} تفاوت میان این دو نوع «باید» را با توسل به نوع نسبتی که هر کدام با ارزش‌ها دارند نیز می‌توان روشن کرد. «باید آرمانی» با رجوع و توسل به نسبت میان ارزش‌های موجود و معدوم تعریف می‌شود، اما «باید وظیفه» را باید منحصرأ با نوعی نشانه وجودی ارزش‌ها تعریف و تعیین کرد.^{۴۱}

شمر درباره نسبت میان «باید آرمانی» و ارزش‌ها می‌گوید: «اساساً دو اصل موضوع بر این نسبت حاکم است؛ اول، هر چیزی که ارزش مثبت دارد، باید باشد، و دوم هر چیزی که ارزش منفی دارد، نباید باشد.»^{۴۲} پس هر بایند آرمانی یک باید - بودن (نبایستگی) چیزی است و هرگاه می‌گوییم که «چیزی باید باشد»، این «چیز» معمولاً یک شیء ناموجود است و هر وقت می‌گوییم «چیزی نباید باشد»، این «چیز» را یک شیء موجود در نظر گرفته‌ایم.^{۴۳} نکته‌ای که درباره دو اصل موضوع بالا باید به آن اشاره کرد، این است که آن‌ها اصولی عقلی و استدلالی نیستند، بلکه بر یک شهود آغازین و اصیل پدیدارشناختی مبتنی هستند که بر آگاهی بی‌واسطه آدمی نمودار می‌شود. این نکته صیغه پدیدارشناختی انتقادات شمر را آشکارتر می‌سازد.

بنابراین باید گفت که «باید آرمانی» باید - بودن یک ارزش معدوم یا به تعبیر دقیق‌تر بایستگی تحقق یافتن یک ارزش تحقق‌نیافته است. به این ترتیب، همه گزاره‌های ناظر به باید - بودن چیزی بر فرض عدم تحقق یک ارزش



اخلاقی مربوط است.^{۲۹} انتقاد دیگری که شلر از کانت می‌کند، این است که به عقیده کانت «خیر» چیزی است که قابل فرمان دادن است و «شر» چیزی است که «نهی کردنی» است. کانت به همین دلیل، ارزش اخلاقی عشق را انکار می‌کند که نمی‌توان آن را به کسی فرمان داد. شلر خاطر نشان می‌سازد که این عقیده کانت بر این فرض نادرست وی استوار است که ارزش اخلاقی کنش، منوط به این است که از روی وظیفه و به انگیزه ادای وظیفه انجام شده باشد. از همین رو، از آنجا که کنش عشق ورزی نه از سر تکلیف، بلکه براساس تمایل انجام می‌شود، هیچ‌گونه ارزش اخلاقی ندارد. به نظر کانت کنشی که مطابق وظیفه باشد، اما از روی تمایل انجام گرفته باشد، ممکن است مشروعیت داشته باشد، ولی ارزش اخلاقی ندارد.

می‌توان گفت که این محدودیت‌ها و نارسایی‌های اخلاق وظیفه‌گرایانه کانت ناشی از این است که وی منحصرأ به خیرهایی نظر دارد که صرف نظر از فرهنگ‌ها و سنت‌های مختلف، مورد توافق همگان هستند. این امر حاکی از آن است که نزد کانت قلمرو خیرها و ارزش‌ها وسیع‌تر از امور واقع الزام‌آور است، زیرا ارزش‌ها و خیرهای فراوانی هستند که آدمی هیچ تکلیف و الزامی برای انجام دادن آن‌ها ندارد، اما به نظر شلر، قلمرو امور اخلاقاً ارزشمند وسیع‌تر از قلمرو امور اخلاقاً الزام‌آور است، زیرا وی تصدیق می‌کند که اشیا و امور فراوانی وجود دارند که نمی‌توان آن‌ها را امر یا نهی کرد و این لزوماً مبین این نیست که این امور هیچ‌گونه ارزش اخلاقی ندارند. پس ارزش‌های اخلاقی، برخلاف نظر کانت، به آنچه الزام و تکلیفی برای انجام دادن آن‌ها وجود دارد، محدود نیست، زیرا خود اراده‌ورزی نیز مانند تمایلات و کنش‌های عشق‌ورزی و نفرت داشتن اشخاص می‌تواند از ارزش اخلاقی برخوردار باشد. نزد شلر، آن کسی که کنشی را که به نحو آرمانی (یعنی مبتنی بر باید آرمانی) و نه از سر وظیفه بلکه براساس تمایل انجام می‌دهد، نسبت به آن

شُلر از تصور کاملاً مطلق‌گرایانه کانت از تکلیف خودداری وی از قبول تمایزات و درجاتی در مراتب الزام (یعنی ذوالمراتب بودن واقعیت الزام) و زیاده‌خواهی او در عرصه اخلاق انتقاد می‌کند

ارزش‌های مادی قرار داشته باشد، چنین تمایزاتی جایگاه ممتازی در اخلاق به دست می‌آورند. الزام اخلاقی ممکن نیست همواره مطلق و نامشروط باشد، بلکه درجات و مراتب مختلفی دارد.

ملاحظات درباره نقد شُلر از وظیفه‌گرایی کانت
از آن‌چه گفتیم می‌توان نتیجه گرفت که مخالفت اصلی شُلر با کانت بر سر نسبت میان الزام اخلاقی و ارزش اخلاقی است. او با این عقیده کانت مخالف است که ارزش اخلاقی را می‌توان با تخمین یا برآورد یک موقعیت بر حسب ابده تکلیف یا به وسیله اطلاق و اعمال امر مطلق تعیین کرد. به نظر شُلر، این عقیده حاکی از کوششی برای به دست آوردن ارزش اخلاقی از مفهوم تکلیف است و این همان چیزی است که شُلر ناممکن می‌داند، زیرا چنین عقیده‌ای، بی‌تربیدی، به اخلاق امرگرایانه نامعقولی می‌انجامد که دادگی پدیداری ارزش‌های مادی را نادیده می‌گیرد و ارزش‌های اخلاقی را به چیزهایی نسبت می‌دهد که می‌توان آن‌ها را امری یا نهی کرد. به علاوه، نزد شُلر الزام اخلاقی باید بر ارزش‌های اخلاقی، یعنی بر نسبت میان ارزش‌های مثبت و حاملان واقعی آن‌ها مبتنی باشند. به ویژه الزام اخلاقی باید بر رابطه میان «باید آرمانی» که اصول موضوعه وجود یا عدم ارزش‌ها بر آن حاکمند و «باید وظیفه» که معیارهای نیاز به خیر و وجود یک گرایش عملی بر ضد تحقق آن خیر بر آن حکم فرما هستند، استوار باشد. در تحلیل نهایی، می‌توان گفت که به نظر شُلر مشکل نظریه کانت در باب تکلیف این است که در آن هیچ نشانه‌ای از ارزش‌های مادی وجود ندارد و درست همین نشانه و شاخص است که شُلر مدعی فراهم ساختن آن است.

در این‌جا باید پرسید که آیا کانت واقعاً ارزش را از تکلیف به دست می‌آورد؟ آیا ماهیت خیر نزد وی عبارت از «باید وظیفه» است؟ آیا تفکر اخلاقی او به راستی امرگرایانه و کور است؟ البته درست است که نظریه

که چنین فعلی را فقط از سر وظیفه اراده می‌کند و انجام می‌دهد، از ارزش والاتری برخوردار است.^{۵۰} زیرا کنشی که در برابر خیر کم‌ترین مقاومت را داشته باشد، ارزش اخلاقی والاتری دارد. بنابراین، نزد شُلر، «اخلاقاً ارزشمند» را نمی‌توان به «اخلاقاً الزام‌آور» محدود کرد.^{۵۱}

به عقیده شُلر، فضیلت اخلاقی توانایی یا نیرویی است برای انجام دادن آن‌چه به نحو آرمانی باید باشد، اما به انجام دادن آن تمایلی نداریم. به تعبیر خود وی «فضیلت، توانایی مستقیماً تجربه‌شده‌ای برای انجام دادن کاری است که باید انجام داده شود و ردیلت، ناتوانی و عجزی مستقیماً تجربه‌شده برای انجام دادن همان کار است.»^{۵۲} در هر دو مورد، تجربه یک جهت فرجامین و تحویل‌ناپذیر کنش است. نکته‌ای که در این‌جا باید یادآور شویم، مشخصه پدیدارشناختی تصور شُلر از فضیلت و ردیلت است که با مفهوم «تجربه» روشن می‌شود.

کوتاه سخن این‌که شُلر از تصور کاملاً مطلق‌گرایانه کانت از تکلیف، خودداری وی از قبول تمایزات و درجاتی در مراتب الزام (یعنی ذوالمراتب بودن واقعیت الزام) و زیاده‌خواهی او در عرصه اخلاق انتقاد می‌کند. به نظر کانت، هرچه را نتوان به نحو مطلق فرمان داد، از هیچ‌گونه ارزش اخلاقی برخوردار نیست، زیرا بر انگیزه‌های دیگر آیین مبتنا دارد، اما به عقیده شُلر، از یک سو اراده کردن و انجام دادن «باید آرمانی» در صورتی شایسته و ارزشمند است که به لحاظ ارزش، محتوای این «باید» از محتوای هنجارهای مطلقاً معتبر بیش‌تر باشد. از سوی دیگر، آن‌چه به نحو آرمانی به عنوان «نباید - بودن» داده می‌شود، در صورتی «مجاز» نامیده می‌شود که تجربه مستقیمی از ناتوانی به معنای پرهیز یا خودداری داده شود. به عقیده شُلر، چنین تفاوت‌ها و تمایزاتی در صورتی بر انگیزه‌های دیگر آیین مبتنا دارند که شالوده و مبنای «باید - بودن» آرمانی در ضرورت درونی آگاهی از تکلیف قرار داشته باشد، نه در بینش عینی نسبت به ارزش‌ها. اما اگر شالوده آن‌چه «باید باشد» در شهود

اخلاقی کانت وظیفه‌گرایانه است، یعنی نظریه‌ای است که عمده بحث خود را بر وظایف، اوامر و الزام‌های اخلاقی متمرکز می‌کند. کانت تصویری از یک اصل الزام‌آور دارد که آن را «قانون اخلاقی» می‌نامد. حال مسئله این است که اصل قانون اخلاقی که نظریه کانت در باب الزام بر آن متکی است، اصولاً چیزی مادی نیست که بتواند متعلق بینش واقع شود. شاید کانت تلویحاً نوعی تصور مادی از ارزش را از پیش مسلم فرض کرده باشد، اما اصل بنیادین و تعیین‌کننده او همچنان صوری باقی می‌ماند. پس تصور او از خیر صرفاً برحسب اراده نیک یا خیر اخلاقی و نیز در عمل با توسل به مفهوم مبهم و تعریف‌نشده «عقلانیت عملی» تعریف می‌شود. همین امر درباره تصور او از «انسانیت»، به عنوان «غایت فی‌نفسه» و «ملکوت غایات» هم صدق می‌کند. در نتیجه، تصور کانت از ارزش اخلاقی، صورت‌گرایانه است و به نظر شلر متکی بر محتوایی است که خود این محتوا را فاعلی که این ارزش‌ها را اعمال می‌کند و به کار می‌برد، از پیش مسلم فرض کرده است. درباره این ارزش‌های صوری که امر مطلق تجویزشان می‌کند، به اشتباه گمان می‌رود که آن‌ها در ایده تکلیف عقلی قرار دارند.^{۵۲}

اما شلر استدلال می‌کند که به پرسش‌هایی نظیر این‌که چه ارزش‌هایی وجود دارند و چه ارزش‌هایی مثبت هستند، هرگز نمی‌توان بر حسب آن‌چه به معنای کانتی کلمه به لحاظ اخلاقی یا حتی به لحاظ عقلی الزام‌آور است، پاسخ داد. به دیگر سخن، مسئله‌ای الزام اخلاقی یا الزام عقلی را نمی‌توان بر حسب خودش حل کرد؛ زیرا آن‌چه را اخلاقاً و عقلاً الزام‌آور است، فقط با رجوع به ارزش‌های مثبت - که خود ماهیت مادی آن‌ها از کیفیت باید - بودن آرمانی برخوردار است - می‌توان تعیین کرد. این امر مبین آن است که مسئله وظیفه را هرگز نمی‌توان به نحو صرفاً صوری حل کرد؛ زیرا نوعی معیار مادی به‌عنوان سنج‌های برای تعیین آن‌چه ذاتاً «باید باشد» همواره مورد نیاز است.^{۵۳} افزون بر این، شلر یادآور می‌شود حتی در جایی که چنین معیاری در کار باشد، باز هم آن‌چه به لحاظ اخلاقی الزام‌آور است، به لحاظ مادی با محتوای هر موقعیت اخلاقی انضمامی تفاوت دارد؛ از قبیل آن‌چه برای کسی که کششی عاطفی به از خودگذشتگی دارد، به لحاظ اخلاقی الزامی است. به نظر شلر، این نکته نشان‌دهنده ضرورت یک اخلاق مبتنی بر ارزش‌های مادی و بینش مادی اخلاقی و نیز مبین ضعف بنیادین صورت‌گرایی کانتی است. شاید کانت بتواند به این ایراد این‌گونه پاسخ دهد که دقیقاً همان هنجار بنیادین احترام به انسان است که می‌تواند از اصل صوری الزام حمایت کند و محتوایی به آن ببخشد. اما به نظر می‌رسد

یکی از مشکلات بسیار اساسی‌ای که نظریه شلر با آن روبه‌رو است، نسبت میان بینش اخلاقی، تمایل و الزام است

پیشین‌گرایی صوری کانت - یعنی یک‌سان‌نگاری پیشین صوری - هرگونه راهی برای گریز از انتقادهای شلر را بر وی می‌بندد.

یکی از مشکلات بسیار اساسی‌ای که نظریه شلر با آن روبه‌رو است، نسبت میان بینش اخلاقی، تمایل و الزام است. در این‌که الزام اخلاقی و تکلیف را نمی‌توان به شیوه‌ای خود - آیین تعیین کرد و آدمی برای نیل به ارزش‌های مثبتی که زیربنای امور الزام‌آورند باید به فراسوی مفهوم وظیفه بنگرد، مشکلی وجود ندارد. همچنین در این‌که بینش یا احساس ارزش و نیز احساس شخص از ارجمندی خویش است که غالباً جهت‌گیری‌های ارادی و کنش آدمی را تعیین می‌کند، اشکالی نیست. تا این‌جا موضع شلر با مشکلی جدی روبه‌رو نیست. مشکل اصلی در تصور شلر از نسبت میان بینش و تمایل نهفته است که راهی برای بروز تعارض اخلاقی و الزام حقیقی باقی نمی‌گذارد. مثلاً همان‌طور که گذشت، شلر مدعی است که وظیفه دقیقاً هنگامی تأثیر و کارایی دارد که ملاحظات اخلاقی بر بینشی سست و ناپایدار مبتنی باشند. مراد شلر این است که بینش اخلاقی به نحوی خود - آیین به مطابقت اراده با باید آرمانی می‌انجامد. در واقع، شلر استدلال می‌کند که اگر ارزش مثبت کاملاً بدیهی و آشکار باشد، اراده ضرورتاً از آن پیروی می‌کند. این باور شلر یادآور این سخن معروف سقراط است که «هر اراده‌ورزی خیری بر شناخت خیر استوار است و هر اراده‌ورزی شری از گم‌راهی اخلاقی و جهل نسبت به امر خیر ناشی می‌شود».^{۵۴} براساس این اندیشه سقراطی - شلری، اراده‌ورزی مثبت ضرورتاً از بینش و شناخت مثبت برمی‌خیزد و به دیگر سخن، فضیلت از معرفت نشأت می‌گیرد. هر تجربه‌ای از تعارض اخلاقی، و سوسه یا انجام دادن کنش‌های ضد اخلاقی، بدون جهل و گم‌راهی اخلاقی ناممکن به نظر می‌رسد. این موضع شلر رابطه نزدیکی با رأی وی در باب خود - آیینی «شخص» در موقعیت و بستر اخلاقی دارد. به

با توجه به این مشکلات و نیز با توجه به این ادعای شلر که الزام اخلاقی بر بینش اخلاقی نسبت به باید آرمانی و ارزش‌های آن استوار است، می‌توان پرسید که آیا راهی برای آموختن بینش اخلاقی هست؟ به همین‌سان، با در نظر گرفتن این عقیده شلر که فضیلت عبارت است از تجربه مستقیمی از توانایی محقق ساختن آن‌چه به نحو آرمانی «باید باشد»، می‌توان پرسید که آیا راهی برای آموزش و انتقال چنین تجربه‌ای به دیگران وجود دارد؟ به دیگر سخن، آیا چیزی به نام آموزش و پرورش و راهنمایی اخلاقی هست؟ در مورد آموزش و پرورش اخلاقی می‌توان گفت که توجه آشکار شلر در کتاب «صورت‌گرایی» به سنت‌ها و فرهنگ‌ها که آدمی را به چنین بینشی رهنمون می‌شوند و این بینش را به او می‌آموزند، حاکی از این است که شلر امکان تعلیم و تربیت اخلاقی را انکار نمی‌کند. در باب راهنمایی اخلاقی هم وی می‌گوید که اگر اخلاق نتواند درباره این‌که چگونه باید در این وضعیت تاریخی و اجتماعی زندگی کنیم؟ راهنمایی و دستورالعملی عرضه کند، به چه کار می‌آید؟ حال باید پرسید که آیا نظام اخلاقی شلر چنین راهنمایی‌های اخلاقی را فراهم می‌سازد و اگر چنین می‌کند، چگونه؟ در این‌جا باید به این نکته توجه کنیم که شلر هرگز نمی‌کوشد تا نشان دهد که چگونه تفکر اخلاقی‌اش بر همه موقعیت‌های زندگی آدمی قابل اطلاق و اعمال است و چگونه می‌تواند برای همه این موقعیت‌ها راهنمایی‌های عملی عرضه کند. شلر در پیشگفتار خود بر ویراست نخست «صورت‌گرایی در اخلاق» می‌نویسد: «هدف اصلی من عرضه کردن مبنایی کاملاً علمی و دقیق برای اخلاق فلسفی با توجه به همه مسایل بنیادین آن است. بنابراین قصد من فراهم ساختن یک «مبنا» است، نه بررسی جزء به جزء همه موقعیت‌های زندگی انضمامی که اخلاق می‌تواند در آن‌ها به کار گرفته شود.»^{۵۴} پس بی‌شک، او می‌پذیرد که معیارهای دیگر و جزئیات انضمامی بیش‌تری در کنار تفکر اخلاقی او برای عرضه راهنمایی‌های عملی برای موقعیت‌های خاص زندگی مورد نیاز هستند. بنابراین، نباید از وجه فلسفی و عمیقی که تفکر اخلاقی شلر دارد، غافل باشیم و متصفانه نیست که انتظار داشته باشیم که تفکر اخلاقی او مانند اخلاقی کاربردی، برای همه موقعیت‌های زندگی عملی دستورالعمل اخلاقی عرضه کند.

* دوست دانشورم جناب آقای علی اکبر عبدالآبادی نوشته حاضر را پیش از چاپ با دقت فراوان مطالعه کردند و نکات بسیار مفیدی جهت اصلاح و ویرایش متن مقاله پیش‌نهاد کردند. از زحمات ایشان صمیمانه سپاسگزارم.

هدف اصلی من عرضه کردن مبنایی کاملاً علمی و دقیق برای اخلاق فلسفی با توجه به همه مسایل بنیادین آن است. بنابراین قصد من فراهم ساختن یک «مبنا» است، نه بررسی جزء به جزء همه موقعیت‌های زندگی انضمامی که اخلاق می‌تواند در آن‌ها به کار گرفته شود

عقیده شلر، خود - آیینی نه صرفاً در خودانگیزگی اراده‌ورزی، بلکه در بینش اخلاقی نیز قرار دارد. حتی اطاعت از فرمان تحمیل‌شده خارجی را هم در صورتی که از بینش خود - آیین نسبت به ارزشی که آن فرمان مسبوق به آن است برخاسته باشد، می‌توان خود - آیین دانست. به عقیده شلر، خودمنش اخلاقی شخص نه می‌تواند متعلق فرمان باشد و نه می‌تواند تابع یک فرمان باشد، زیرا این منش سرچشمه بینش اخلاقی است و ارزش اخلاقی هر اراده‌ورزی و کنشی را تعیین می‌کند. پس شلر هرچند امکان تغییر توجیه‌ناپذیر منش اخلاقی را می‌پذیرد، امکان تغییر آن را به وسیله تعلیم و تربیت اخلاقی انکار می‌کند. هرچند شلر تحلیل درخشانی از موارد گم‌راهی اخلاقی عرضه کرده است، نظریه وی خواننده را با این پیش‌نهادهای نابه‌جا رها می‌کند که هرگونه اراده‌ورزی که بتوان آن را ضد اخلاقی یا شر نامید، از گم‌راهی و جهل اخلاقی برمی‌خیزد، امیال و کنش‌ها هرگز با ارزش‌های به احساس درآمده شخص تعارض نمی‌یابند، آدمی کنشی را که با ارزش‌های مورد قبول وی در تعارض باشد، انجام نمی‌دهد و هیچ‌گاه فاصله با تنشی میان تمایل و الزام وجود ندارد.

بر اساس آنچه گفته شد، ظاهراً در تفکر اخلاقی شلر هیچ جایگاهی برای اجبار الزام اخلاقی در نظر گرفته نمی‌شود. شخص نیک اخلاق کسی است که طبعاً از بینش اخلاقی دقیق و درستی برخوردار است و از تمایلات طبیعی خود پیروی می‌کند. بنابراین، باید به نوعی نبوغ و استعداد و موهبت اخلاقی در انسان قابل شویم؛ نبوغ و موهبتی که مانند نبوغ و استعداد هنری، ذاتی است. پس نظریه شلر نمی‌تواند عملاً به پدیده تعارضات اخلاقی بپردازد و از این حیث ناکارآمد است.

30. Ibid, 202/194.
 31. Blosser, Philip, Schelers Critique of Kants Ethics, Athens, Ohio University Press, 1995, p. 130f.
 32. Ibid, 131.
 33. Scheler, op. cit. 193/184.
 34. Blosser, op. cit, 132.
 35. Scheler, op. cit. 209/201.
 36. Ibid, 193/184.
 37. Ibid, 194/185.
 38. Pflichten/ ought of duty.
 39. Ibid, 194/185.
 40. Ibid, 211/203.
 41. Blosser, op. cit. 133.
 42. Scheler, op. cit. 214/206.
 43. Ibid, 215/207.
 44. Ibid, 217/ 210.
 45. Ibid, 216f/209.
 46. Ibid, 218/210f.
 47. Ibid, 218/211.
 48. Ibid, 219/211f.
 49. Ibid, 219/212.
 50. Ibid, 234/227.
 51. Blosser, op. cit, 136.
 52. Scheler, op. cit, 213/205.
 53. Blosser, op. cit, 138-139.
 54. Ibid, 139.
 55. Scheler, op. cit, 132/116.
 56. Ibid, 9/XVII
- ❖
1. Max Scheler
 2. Der Formalismus in der Ethik und die Materiale Wertethik
 3. شایان ذکر است که صفت «مادی» در این نوشتار در مقابل «صوری» به کار می‌رود و به معنای «محتوا» و به ویژه محتوای حکم اخلاقی است.
 4. Caygill, Howard, A Kant Dictionary, Blackwell, 1996, p. 165.
 5. Kant, Immanuel, Critique of Practical Reason, tr. by L. W. Beck, Indiana: Library of Liberal Arts, 1975, p. 21-22.
 6. Kant, Immanuel, Groundwork of Metaphysic of Morals, tr. by H. J. Paton, New York: Harper & Row Publisher, 1964, p. 389.
 7. Ibid, 408.
 8. Ibid, 400.
 9. Critique of Practical Reason, 27.
 10. Groundwork, 413.
 11. Ibid, 414.
 12. Ibid, 420.
 13. Ibid, 424.
 14. Kant, Immanuel, The Doctrine of Virtue, Part II of The Metaphysics of Morals. by M. J. Gregor, Philadelphia University of Pennsylvania Press, 1971, p. 221.
 15. Groundwork, 399.
 16. Ibid, 407.
 17. Ibid, 399.
 18. Critique of Practical Reason, 97.
 19. Groundwork, 407.
 20. Critique of Practical Reason, 30.
 21. Scheler, Max, Der Formalismus in der Ethik und die Materiale Wertethik, Bern und Munchen: Francke Verlag, 1977, Seite 176- 177/ 166-167.
 - اعداد سمت راست شماره صفحه متن انگلیسی است. مشخصات متن انگلیسی به این قرار است.
 - Formalism In Ethics and Non - formal Ethics of Value, tr. by Manfred S. Frings and Roger L. Funk, Evanston: Northwestern University Press, 1973.
 22. Ibid, 200/ 191.
 23. Ibid, 200/191 f.
 24. Ibid, 201/192.
 25. Ibid, 201/197f.
 26. Ibid, 201/193.
 27. Ibid, 201/193.
 28. Einsichtethik/ ethics of Insight.
 29. Pflichtethik/ ethics of duty.